

# خدای ایران، اصل همه رنگها وای به میباشد که در میان همه جانهاست

.....  
چگونه اصل آشتی ناپذیری سپیدبا سیاه  
جانشین سیمرخ، یا « وای به » میگردد  
که اصل جوشیدن رنگین کمان  
زندگیست

خدای ایران ، ارتا ( اردیبهشت ) یا سیمرخ ، که « وای = Vie =  
Vis » هم نامیده میشود است ، « اصل میان » بوده است .  
هرجانی و انسانی، میانی دارد ، و بین جانها و چیزها نیز، میان  
هست . اگر به واژه « میان = maidyaane » نگریسته شود ، دیده  
میشود که واژه « میان » ، همان واژه « میدان » است . این میان  
هرجانی هست که میدان میشود . آنچه در میانست ، از خود، فوران  
میکند و میگسترده و فراخ ( fra - axv ) میشود و تنوع می یابد و  
رنگارنگ میشود و میدان یا گستره میگردد . « میان » چیست ؟  
« میان » برای ایرانیان در گذشته ، چه معنا و چه محتوایی داشته  
است ؟ آیا میان چیزها درگیتی ، خالی یا خلاء ( تهیگی = بُرش  
وفاصله و دوری ) هست؟ فرهنگ ایران ، میان چیزها و جانها و  
زمانها را درگیتی ، خالی ( فاصله و بریدگی ) نمیدانسته است .

مفهوم « میان » در فرهنگ ایران ، نقش فوق العاده بزرگی را در درک هستی و خدا و اجتماع، بازی میکرده است . جهان آرائی (= سیاست ) و اجتماع و اخلاق و آبادی و داد و خدا ، مستقیماً پدیده های « میان » هستند . میان ، تنها بین چیزها و جانها درگیتی نیست ، بلکه « میان خود هرجانی و هرانسانی و هرچیزی » نیز هست . پرداختن به میان ، تنها ژرف شدن در درونسو نیست ، بلکه به همان ترتیب ، پرداختن به بیرون هست . میان و میدان ، باهم جفت هستند . خود اصلاح « میان » ، بهترین گواه برمعنا و محتوای آنست . آنچه « برونسو » هست ، « درونسو » نیز هست . میان درونسو subjekt و برونسو objekt، شکافتگی و پارگی نیست . میان (maidh-yaane)، در فرهنگ ایران ، به معنای جایگاه (= یان ) پیوند یابی و همآفرین ساختن دو اصل یا دونیرو یا دوجان . جفت ( maethe = مت ) باهمست . پیوند دواصل یا دونیرو، یا دوکس باهم ( یوغ = یوج = یوش = جوش )، جوشان و « خودجوش = سرچشمه جوشان » میشوند . خدا، که درهرکسی، اصل خودجوشی (spontaneity) میان هرانسان و هر جانی درگیتی میشود ، چیزی شفاف و نادیدنی هست که در اثر فوران ( جوشش )، نه تنها تن و جان هرجان و انسانی را به هم پیوند میدهد و هستیش را پایدار میسازد ، بلکه جانها و انسانهای گوناگون را نیز به هم جوش میدهد و لحیم میکند . « وای » که اصل پیوند جهان هستی است ، در پیدایش ، دگردییی به « رنگهای به هم پیوسته ، به رنگین کمان » می یابد . طبعاً « میان » ، هم معنای « اصل فوران = سرچشمه خود جوش » ، و هم معنای « اصل پیوند دهی و مهرورزی ، اصل اجتماع ساز ، اصل سازمان ساز ، اصل آراینده و سامانده » را دارد ، که ما امروزه ، این برآیند ها را درواژه « میان » نمی یابیم . این پدیده یا اصل « میان » ، گرانیگاه زندگی و اندیشه بنیادی

فرهنگ ایران بوده است . مفهوم « میان » در فرهنگ ایران ، امروزه ، بسیار تنگ و کاسته گردیده و ترجمه واژه « واسطه عربی » شده است .

ولی « مفهوم میان » ، به کلی با « مفهوم واسطه » در اسلام و قرآن ، فرق دارد . « واسطه » ، بر اصل « بریده بودن و جدا بودن دو چیز » قرار دارد . خدا از انسان ، دو هستی کاملاً بریده و جدا از همند ، و واسطه ، پیام و دانشی را از خدا میگیرد ، و به مردم میرساند . جبرئیل ، واسطه بین الله و محمد است ، خبر و امر را از یکی به دیگری میرساند ، چون اینها دو هستی جمع ناشدنی باهم و نا آمیختنی باهم و « جدا گوهرند » . ولی اصل « میان » ، بر اصل پیوستگی و همگوهری قرار دارد ، و نمیگذارد که جانها از همدیگر ، بریده و جدا شوند و آنها را باهم یکی میسازد . خدا ، اصلیت که تخم هر جانی و هر انسانی و در میان هر جانی و انسانی و میان جانها و انسانها است . تخم را « بزر » یا « یوشم = یوش » هم مینامند . و بزر ، در اصل « باز + راگ » بوده است ، و باز (= vaaz و از = وای vaay) به معنای جفت است ، و « راگ » به معنای به هم بافته است . واز = وای که به معنای جفت هست ، هم به مرغ و پرنده گفته میشود ( چون دوبال بهم پیوسته دارد ) ، و هم به باد و هوا ( وای ) و هم به خدا ، چون « جفت گوهر = yut- gohr » خوانده میشود است . جفت گوهر ، اصل پیوند بودن ، و فوران کردن از آمیختن « جوش » است . خدا ، رنگ یا آرنگ است ، چون آرنگ ، بند میان ساعد و بازو یا اصل پیوند هست . خدا ، انگوهست . خدا ، سبزا است ، چون آمیرش زرد و آبی ( بنفش ، کبود ، لاژوردی ) است . خدا ، رخشان raoxshna یا روشن raoxshna است ، چون جفت سرخ و سپید باهم ، و بالاخره رنگین کمان به هم آمیخته ( رخس ، درخش ، آدرخش ) است . همچنین ، یوشم (= تخم ) ، یوش و یوغ یا همان جفت است

که در زبان فارسی امروزه ، تبدیل به « جوش ، از خود جوشیدن » شده است . **خدا، جوش یا اصل فوران و خودجوشی در هر چیزی است .** خدا ، «وای به» ، یعنی « اصل جفت گوهر = yut gohr = یا یوج ویوش و جوش » است که با هر جانی و انسانی ، آمیخته و جفت شده است ، و او را « وای به » مینامیده اند . از اینهمانی «وای = باز» که مرغ است با « هوای جنبان » ، میتوان به آسانی بازشناخت که همان « سیمرغ » است ، که « یوش = یوج = یوغ یا همان ارتا ، نخستین عنصر و آتش جان » هست ، و نام دیگر تخم در اوستا « یوژم = یوشم = یوش = جوش » هست . در فرهنگ ایران، خدا ( یا حقیقت ، اصل آفریننده در هر جانی ، بُن آفریننده، یا شیرابه و رنگ و خون چیزها ) ، از گیتی و آفریدگانش ، بریده جدا نیست ، بلکه به آنها پیوسته است ، و فراتر از آن ، « اصل فوران پیوستگی و اتصال و امتزاج » ، میان همه چیزها و جانهاست . **میان هر انسانی، در جوشیدن و فوران کردن و لبریز و سرشار شدن ، به هم جوش میدهد .**

به سخنی دیگر، **خدا، یا وای ، در هر کسی، اصل خودجوشی (spontaneity) است .** « جوش » ، بدون پیشوند « خود » نیز ، معنای « خودجوشی » را دارد . **زندگی ، یا جهان هستی ، جوش است ، یعنی « خود جوش » است ، در حال از خود فوران کردن است .** جوش ، تنها معنای « فوران » کردن را ندارد ، بلکه ویژگی « **لحیم کردن = جوش دادن** » را ، فوران میکند . چیزها و افراد و پدیده را به هم جوش میدهد، متصل و جفت میسازد . میان ، دو چیز را با هم ، همآفرین ، یا به اصطلاح دیگر « **همبغ = هم خدا** » میسازد ، و **1- جنبش و 2- روشنی و 3- شادی 4- رنگارنگ شوی ، فقط و فقط پیایند .** « **همبغی = انبازی = دوستی** » است . « وای » که میان هر چیزی و میان چیزهاست ، اصل خودجوش ، به هم جوش دهنده است . مفهوم « میان » ،

فاصله و بیگانگی و دشمنی را نمی پذیرد . نه تنها ، میان من و دیگری ، میان هست ، بلکه میان خود من یا میان خود چیز دیگر هم ، میان هست . هر چیزی در خودش هم ، میان دارد . خدا ، یا « اصل جوشان به هم جوشی » ، پدیده ای در فراسوی مخلوقات و جدا از مخلوقات نیست ، بلکه درست در میان هرانسانی هست . رد پای این اندیشه سپس در عرفان ، زنده باقی میماند . عطار میگوید :

میان ما و تو امشب کسی نمیگنجد  
 که خلوتیست مراباتو در نهان امشب  
 آن چنان خلوت که ما از جان و دل بودیم دوش  
 جبرئیل آمد ، نگنجد در میان ، گرجان ماست  
 من چرا گرد جهان گردم ، چو دوست  
 در میان جان شیرین من است

مفهوم « میان » و « وای » و « وای به » ، درست در تضاد با مفهوم « جبرئیل » اسلامی است . میان یا « وای » ، بی نیاز از جبرئیل است . آنچه در عرفان ، نسبتاً مسکوت و به اقتضای شرائط حاکم اسلامی ، ناگسترده گذاشته میشود ، آنست که این « اصل میان یا یوغ = یوش = جوش » در هر جانی و در هرانسانی ، گذشته از « اصل پیوند دهنده = سرچشمه مهر بودن = عشق » ، اصل « فوران از خود ، خودجوشی ، خود آفرینی ، سرچشمه بودن انسان » نیز هست . حقوق بشر و دموکراسی و حق به سرکشی و مقاومت در برابر قدرتها ، و آزادی فردی ، ریشه ژرف در پدیده « خود جوشی انسان » دارند . میان (= مد + یان ) هرانسانی ، « یان » یا جایگاه پیوند « جفت = maetha » هست ، و واژه « جفت » ، همان واژه « یوغ » است که تلفظ دیگرش « یوش یا جوش » هست . آنچه جفت هست ، از خود میجوشد ، از خود فوران میکند ، از خود میروید ، از خود می رنگد ( خود

رنگ و خود رو ) هست . رنگ، فوران گوهر خدائی انسانست . خود روئی و خود رنگی و خودنمائی ، دراصل معنای مثبت داشته است و بیان اصالت داشته است . آنچه از خود میروید ، آنچه رنگ خودش را دارد ، آنچه گوهر خود نما هست ، به معنای آنست که اصیل هست . چشمه ایست که از گوهر خودش ، میجوشد، میروید ، می رنگد . از آنجا که سپس این پدیده « از خود بودن ، و از گوهر خود، سبزشدن » ، در برابر خدایان نوری که هیچ گونه اصالتی ( از خود بودنی ) را نمیتوانند تاب بیاورند ، زشت و گناه شده است . اساسا « خود که با از خود بودن » کار دارد ، در تنش و کشمکش با خدایان نوری هست که « از خود بودن » ب گوهر آنها در تضاد هست ، چون همه باید از او ، و از خواست او باشند . اینست که بسیاری می پندارند که « خود روئی » به معنای بی اصالتی و بی اصلی است . در حالیکه « خود روئی » در فرهنگ سیمرغی ، معنای اوج راستی و اصالت را دارد . در ادبیات ایران ، لاله و سرو و بنفشه و گل، خود روهستند . لاله، که تیره سوسن است با خرداد، سرو، با ارتا ، بنفشه ، با تیر ( تیشتر )، گل ( سرخ ) با ارتا فرورد ( سیمرغ ) اینهمانی دارند . خدایان ، خود رو ، یا خود جوش ، خود رنگ ، یا فوران کننده از گوهر خود هستند . خدایان ، گلهای رنگارنگند که بر تنه یک درخت میرویند .

هر کجا یابی از این تازه بنفشه خود روی  
 همه را دسته کن و بسته کن پیش من آر - منوچهری  
 عدارض به مثل چو برگ نسرین  
 بالا به صفت ، چو سرو خود روی سعدی  
 هنگام گلست ای به دو رخ ، چون گل خود روی  
 همرنگ رخ خویش ، به باغ اندر گل جوی  
 منع من ای شیخ کن زمشرب خود رو

سبحه مگردان عیان ، پیاله نهفته محتشم کاشانی  
 این « منشاء جنبش ازخود » ، « هوا= hva= ahv, asv »  
 نامیده میشود . به باد آرمیده ، از آن رو « هوا » گفته میشود ، چون  
 « خود را میتوانست به جنبش آورد ، ازخود به جنبش میآمد  
 ». این هوایی که ازخود به جنبش میآید( اصل حرکت و جنبش  
 وجهش و تموج ) ، وای یا واز Vaaz=Vaay نامیده میشود . ولی  
 با پیدایش خدایان خالق ، این ویژگی « ازخود جنیدن و جنانیدن  
 هوا» یا « وای» یا « باد » ، از هوا و وای و باد ، حذف میگردید ،  
 و به خدای خالق نسبت داده میشود . مثلا درگرشاسپ نامه اسدی ،  
 به نخستین بودن هوا ، گواهی داده میشود، ولی جنبش در هوا را  
 خدا میآفریند .

زگیتی، هوا بد نخستین بدید خدا اندراو، جنبشی آفرید  
 چو جنبید سخت آن هوای شگفت ببُد باد و، زان باد، آتش  
 گرفت

«جنبش هوا» یا وای ( این ازخود به جنبش آمدن ) ، اینهمانی  
 با « آتش » داده میشود . این بود که « آتش درگیاهان » ، « اور-  
 وازیشث = urvaazisht » و « آتش درابر = وازیشث  
 vaazisht » نامیده میشود . از همان « ریشه واز vaaz که وای  
 vaay در وازیشث و ئوروازشث باشد ، میتوان دید که هردو،  
 « اصل جنبش = ازخود به جنبش آمدن و موج زدن و تافتن و  
 پرواز میباشند . وازیشث ، به آتشی که برای افروختن بکار می  
 برند ، گفته میشود . به عبارت دیگر، وازیشث( آتش درابر، که  
 رنگین کمان را میآفریند ) ، آتش زنه ، آتش افروز است . واز =  
 وای ، دارای معانی 1- پرواز- 2- حرکت 3- جنبش 4- جهش  
 است . وازیشث ، آذرفروز، یا اصل انگیزنده و به جنبش آورنده  
 درگیاه ( پدیدارسازنده رنگها ) و درابر( رنگین کمان ) است . باد  
 میوزد . وزیدن vaazitan که همان واژه « واز = وای » است به

معنای راندن ، رفتن ، دویدن ، بردن ، وزیدنست . آتش در گیاه که « اوروازیشت » نامیده میشود ، برآیندهای دیگر خود را در جنبش نشان میدهد .

Ur-vaazenitan ئوروازنیتن به معنای خوشحال کردن ، شاد کردن ، عزیزداشتن و شادی و خوشی و سعادتست . وازنیتن ، که وزیدن باشد ، به معنای « روشن کردن و افروختن » است . باد یا وای در وزیدن ، روشن میکند و میافروزد . « وای = واز » ، در اصل به « دوای=dvaya » در سانسکریت بازمیگردد که به معنای « دوتای باهم » است . وای ، چون گوهر جفت دارد ، چون دارای دوپا یا دوبال به هم پیوسته است ، میتواند از خود ، حرکت و پرواز کند و به موج آید و بجهد . « جنبش » ، اینهمانی با دوپای به هم پیوسته یا دوبال به هم پیوسته و جفت داده میشود . اینست که واژه جنبیدن یا جم خوردن درست از واژه « جوم = یوم = yume » برآمده است که به معنای « باهم » است . yumbaak به معنای متصل و آمیخته است . وای یا هوای جنباننده ، از خود می جنبد و میرود چون گوهر جفت دارد ، چون دوپا یا دوبال ( یا بالهای جفت ) متصل به هم دارد . باد ، گوهر جوت ( جفت ) یا یوغ یا یوش دارد ، از این رو « هوا = از خود وقائم بالذات » هست .

چنانکه در پیش آمد ، این اصل یوغ = یوش = جوش ، نیاز به واژه « خود » ندارد که در پیش آن قرار داده میشود . جوش ، خود جوش است ، و از خود میجوشد و فوران میکند . « خود » را سپس برای آن به این اصلاح افزوده اند ، که زمینه داستانی و فرهنگی و دینی آن فراموش ساخته شده بوده است ، و خدایان خالق ، منکر « جنبش از خود وقائم بذات خود بودن هر چیزی » و منکر « اصل جفتی به کردار اصل آفریننده » بودند . بنا بر این ، باید « خود جوش » یا « خود رو » یا « خود افروز » گفته شود تا

معنای از یاد رفته « جوش = یوش = یوغ = جفت » یا روئیدن از تخم یا شعله ور شدن آتش (تشه = نی) بیادآورده شود .

در داستانهای گوناگونی که از سیمرغ یا سمندریا هما در ادبیات ایران باقی مانده و بهترین نمونه اش در گرشاسپ نامه اسدی توسی هست ، اینست که سیمرغ ، خود افروز و خودسوز هست . خودش هیزم ( آتش گیره ) را جمع میکند ، و خودش با جنبش و به هم زدن بالهای خودش ، « می وزد » و آتش را در هیزم میافروزد ( آتش زنه میشود ) و خودش در این آتش که خود افروخته است ، خود را خاکستر ( هاگ - استر = تخم های پراکنده ) میکند ( تخم هایش را در گیتی میپراکند ) و از این خاکسترش ( تخم های که در گیتی پراکنده ) باز برمیخیزد . این داستان ، هر چند به نظر داستان مرغی افسانه ایست ، ولی این داستان ، بیان تصویر فرهنگ ایران از روند آفرینش گیتی هست که تخمهای این مرغ ( وای یا قوش که همان خوشه است ) ، همه « یوژم = یوشم = یوش » ، یا به عبارت دیگر ، « جوش » هستند ، و همه « از خود ، میجوشند ، از خود ، افروخته و روشن و گرم میشوند ، از خود ، میرویند ، از خود می رنگند ، از خود ، خود را میآریند ( به خود سامان و نظم و صورت میدهند ) ، از خود ، میآزمایند ، از خود ، گوهر خود را مینمایند . ارتا ، یا عنصر نخستین آفریننده هستی یا تخمهای سیمرغ همه ، « خود رنگ » ، « خود رو » ، « خود جوش » ، « خود آرای » ، « خود آزما » ، خود آگاه ، خود روشن ، خود افروز هستند . از خود سبز میشود و سر برمیآورد . از خود ، گرم میشود . و از خود ، جوش میدهند ( متصل میسازد و پیوند میدهد ) . از خود ، حلقه اتصال میشوند . از خود ، هر جایشان شکسته شد ، به هم جوش میخورند ، یا از خودشان با دیگران ، جوش میخورند . اصل جوش دادن و لحیم کردن هستند . اصل مهر آفرینی هستند . در هر انسانی

، این یوغ = یوش = جوش ، از خود تخمیر شدن و از خود فوران کردن ، از خود غلیان کردن ، از خود بردمیدن و سبز شدن ، از خود لبریز ( فرارفتن ) هست . ما فراموش کرده ایم که واژه « جوش » همان « اصل از خود جوشیدن ، اصل خود آفرین و خود افروز و خودسوز » هست . آنچه میجوشد ، به هم نیز جوش میدهد . اصل فوران و سرشاری در انسان ، اصل مهر و اجتماع ساز ، و اصل پیدایش بینش ، و اصل شادی آفرینی نیز هست ( بنیاد اندیشه حاکمیت ملت و دموکراسی ) . وای به ، خدائی که تخم خود یا اصل « جفت گوهری = یوش » خود را در همه گیتی ، پراکنده و خاکستر در جهان شده است ، اکنون نسیم و صبا یا باد نیک انگیزنده میشود ، و با کفش سبزش بر زمینهای که این تخم ها افشانده شده ، گام می نهد ، نور وازیشتی است که هر کجا گام نهاد یا « وزید » با تخمهایش جفت میشود و ، تخمهایش سبز میشود و خود را در همه جا باز میافروزد . خود را از نو ، دروزیدن ، زنده و سبز و خوشحال و شاد و سعادت مند میکند . از این رو نامش « آذرافروز » بود . خود را در همه جای گیتی میافروزد و سبز میکند ، و از سر ، از خاکسترش بر میخیزد و سیمرغ یا بهشت در گیتی میشود .

## زرتشت ، بر ضد اصل « خودجوشی » انسان و جهان

«جوش» که همان « یوش یا یوژ یا یوغ » باشد، پیکریابی « اصلت انسان » و « اصلت گیتی » بود ، چون بن آفریننده در میان هر جانی بطور زهشی یا جهشی یا انبثاقی *immanent* بود . تخم، یوشم (یوش+م)، یعنی یوش و جوش ( خودجوش = سرچشمه جوشان از خود ) هست و انسان، مردم ( مر + تخم ) هست . برای طرد و نفی و محو این خودجوشی انسان ، زرتشت ،

منکر « اصل آفرینندگی از جفت به هم پیوسته » شد . هم واژه « دیو » ، و هم واژه « وای » ، که هم به مرغ ، و هم به هوای جنبان یا باد ، و هم به خدا ( وای به ) گفته می‌شده است ، در اصل واژه « دیو = dva + وای = dvaya » بوده اند ، که به معنای « دوتا و دوتا ی با هم » اند . این واژه ها واصطلاحات گوناگون ، بیان اندیشه « جوشیدن و فوران کردن و روئیدن و رنگیدن از اصل جفتی و پیوند » بوده اند . « دیو یا وای » ، با اصالت در هر جانی و هر انسانی ، کار داشت . زشت و پلید کردن و سیاه کردن دیو ، با زشت کردن و پلشت ساختن و سیاه کردن گوهر ( طبیعت یا فطرت ) انسان کار داشت . مسئله دورانداختن خرافات نبود ، هر چند که دیو ، اشکال خرافی و انحرافی و مسخ شده نیز پیدا کرده بود . زرتشت با واژه همزاد یا ییما در گاتا ، اندیشه محوری خود را که « از بنیاد کردن اصل هم‌آفرینی یا یوش » باشد بیان میکند و بدینسان ، همه خدایان ایران را که بدون استثناء همه « جفت گوهر » یا « دیو » بوده اند ، طرد و نفی و انکار میکند . این خدایان بایستی ، گوهر جفتی ، یا « یوشی = جوشی » را از خود بزداوند ، تا از سر دریزدانشناسی زرتشتی ، پذیرفته شوند . اینست که در متون اوستا و بندهش و گزیده های زاداسپرم ، این پاکسازی بوسیله موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان صورت گرفته است . به عبارت دیگر ، از انسان ( مر + تخم ) هم ، خودجوشی ، و سرچشمگی ، زدوده شده است . اساسا خود واژه « جفت = یوت = جوت » ، در این متون ، معنای وارونه و متضاد با مفهوم « جفتی = یوغی = یوشی » پیدا میکند . واژه « جدا » که ما امروزه بکار می‌بریم ، همان واژه جفت میباشد . بسیاری از واژه ها ، دچار همین سرنوشت شده اند و درست معنای « وارونه معنای اصلی خود » را پیدا کرده اند . مانند واژه های « پاد » یا « وی » یا « جی » یا « ییما = جم » . معنای واژه جوت یا یوت را که

در اصل به معنای جفت = یوش بوده است ، تبدیل به « بی یا جدا و غیر» کرده اند . yut-gohr را به معنای جدا گوهر میگیرند، درحالیکه به معنای با گوهر جفت است . « یوت دین» را به معنای « جدا دین = از دین بیگانه ، با « دین غیر » میگیرند، درحالیکه به معنای « دین برشالوده اصل جفتی = مهر و خودجوشی » است . همچنین « yut-devat +vi-devaat » را به معنای « ضد دیو» میگیرند که به معنای « خدایان که اصل جفتی و خودجوش در همه چیزها هستند » بوده اند .  
 نفی و طرد « دیو » یا « اصل جفتی » ، که سراسر واژه ها و مفاهیم بنیادی در فرهنگ ایران از آن مایه میگرفت ، ایجاد یک زلزله و آشفتگی بسیار شدید در روابط اجتماعی و ساختار سیاست و تصویر انسان در ایران کرد .

## « تهیگی » ، خلاء نیست

بلکه ، اصل دشمنی ماوراء الطبیعی است  
زدودن اصالت یا خود جوشی ، از انسان و از گیتی  
با ایجاد « تهیگی» در گسستن اصل جفتی از هم  
نجات از درد به بهای زدودن « خودجوشی »

گرانیگاه تفکر زرتشت ، مسئله « نجات انسان از درد و آزار » ، بود و این اندیشه ، در او چنان نیرو گرفت که مسئله « خود جوشی و ابتکار انسان » بکلی نادیده گرفته شد و به دور انداخته شد . با خودجوشی خرد که نگهبان جانست ، نمیشد ، درد و آزار را از خود دور داشت . در گاتا ، اندیشه « همزاد = جفت = یوت = یوش » زرتشت ، یکباره ، ناگهان با یک ضربه ، تبدیل به اندیشه ضد گردید . « ژی = جی » با « اژی » همزاد گردید ، و لی نه

تنها با آن جفت ویوش نبود ، بلکه « متضاد » و « بریده از آن و پیوند ناپذیر با آن » هم بود. زرتشت ، همزادی و یوشی ( جوش ) را در خود « ژی » که زندگی باشد ، انکار کرد . در اندیشه زرتشت ، ژی ، در گوهرش ، یوش یا جوش نیست . در حالیکه در فرهنگ ایران ، جی ، به خودی خودش ، به معنای « یوغ = یوش = جوش = همزاد » بود . جی ، نام رام یا « وای » است و وای ، جفت گوهر ( همزاد = جوش ) هست . زرتشت ، منکر این « جوش » بودن « وای = رام » شد ، و فراسوی آن همزادی گذاشت که « اژی » نامید که بریده و پیوند ناپذیر با ژی و متضاد با ژی بود . به عبارت دیگر میان ژی و اژی ، « تهیگی = از هم دور و جدا و متضاد در گوهر با هم » پیدایش یافت . « جی = ژی = زندگی » که در فرهنگ ایران ، گوهر پیوندی یا مهری داشت ، و طبعا « خود جوش = فوران کننده از خود یا سرچشمه » بود ، نا گهان ، این ویژگی ها را از دست داد . انسان و خردش ، و همه جانها در گیتی ، « خود جوشی = جوش = همزادی = مهر » را از دست دادند . هر چند زرتشت ، این تهیگی را میان ژی و اژی ، و فراسوی « ژی » را ایجاد کرد تا بتوان با « اژی = ضد زندگی » پیکار و رزم و جهاد کرد ، ولی « ژی = یوش = جوش » ، خود جوشی ، یا اصالت را از دست داد . بدینسان ، « میان » در سراسر جهان هستی که انسانها و خدایان و جانها باشند ، تهیگی ( شکافتگی و تضاد ) شد . همان میان در تهیگی شدن ، اصل ستیز و جنگ ، میان همه هستان شد . وای ، که همه « دیگر بوده ها » را بدون استثناء به هم پیوند میداد ، و « میان » همه چیزها بود ، جای خود را میبایستی به « تهیگی = پیوند ناپذیری و ستیزندگی همیشگی » بدهد . باز زرتشت ، تهیگی ، میان هستی شد . سراسر جهان هستی ، میدان جنگ ماوراء الطبیعی یعنی جهاد شد . در این جنگ و جهاد میان ژی و اژی ، ژی ( زندگی

و خرد انسان ) ، نمیتوانست خود را از درد و آزار نجات بدهد ، چون دیگر « یوش = جوش » نبود ، از خود فوران نمیکرد ، از خود نمیتوانست دشمنی ها و اختلافات را جوش بدهد و به هم بپیوندد ، بلکه این فقط « ایمان به آموزه اهورامزدا و زرتشت » بود که میتوانست این کار را انجام دهد . این اهورامزدا هست که باید به فریاد « گاو ، یا پیکریابی کل زندگی یا گوش = جوش » برسد . جوش ، دیگر جوش ، « از خود جوشان » نبود .

زرتشت ، به هماهنگی یا آشتی یا همزیستی که میان انسانها و اجتماعات ، خودجوش پدید آید ، بدبین و مشکوک بود . چنین نیروئی ، از جوش (= خودجوشی ) انسانها و جامعه ها نمیتراود . انسانها نمیتوانند باهم بیافرینند و باهم به بینش اجتماعی ( روشنی ) برسند که نفی دردها را میکند . آنها نمیتوانند ، « خود آرای » باشند و به خود ، نظام بدهند و نیاز به رهبری دارند . این اصل جانها است ( گاوی که از درد میخروشد = جوش = گوش ) که در گاتا ، در ناامیدی و اضطراب ، سراسیمه فریاد برمیدارد ، و این ناتوانی را فریاد میکند و نیاز خود را به رهایی بخش شکوه میکند ، چون با خرد خودش ، نمیتواند این دردها را از جهان زندگی بزدايد . یزدانشناسی زرتشتی ، پس از زرتشت در کشاکش و تنش سخت میان این دو خدا که اهورامزدا ی زرتشت ، و « وای به ، یا رام باشد که پیدایش مستقیم سیمرغ میباشد » گرفتار بود .

سیمرغ اینهمانی با باد ( وای ) یا همان اصل جفت گوهر داشت که در ابر ، آتش و ازیشت vaazisht ( واز = وای ) و در گیاهان در زمین ، ثور و ازیشت ur-vaazisht ( واز = وای ) یعنی اصل خود جوشی یا فوران و پیوند ( مهر ) میشد . در هفتخوان اسفندیار ، میتوان دید که سیمرغ ، همان باد ( وای ) است . البته چون قلم در دست دشمن است ، سیمرغ ، برعکس آنکه باد بهاری

و نسیم زنده کننده گیاهانست، تبدیل بادی سردی میشود که درختان را از هم می‌درد .

بیابان و سیمرغ و سرمای سخت

که چون باد خیزد ، بدرّ درخت

تصادم این دو جهان بینی ، در همان آغاز بندهش پدیدار میشود .  
 با طرح مسئله میان اهورامزدا و اهریمن چنین می‌آید ( بخش 1/3 )  
 که : « میان ایشان ، تهیگی بود که وای است که آمیزش دونیرو  
 بدو است » . میان اهورامزدا و اهریمن تهیگی است و این تهیگی  
 ، اینهمانی با وای دارد . ویژگی گوهری وای ، آمیختن دو بن یا  
 دونیروی آفرینندگیست که اینجا اهورامزدا و اهریمن نامیده شده  
 اند . وای میتواند همه نیروها را با هم جفت ( یوغ = یوش ) کند ،  
 ولی در میان اهورامزدا و اهریمن ، وارونه وای ، تهیگی  
 است . tuhik تهیک ، که تهیگی باشد ، از واژه « توه ، تووه ،  
 توی » ساخته شده است ( برهان قاطع ) که به معنای جفت است ،  
 و در ترکی هنوز معنای « عروسی » را نگاه داشته است . وای ،  
 اصل پیوند دهنده و « خودجوش کننده » است ، ولی تهیگی ،  
 برضد معنای اصلیش ، بیان آن میشود که اهورامزدا و اهریمن ،  
 بیکدیگر نپیوسته اند ، و هیچ امکان پیوند یافتن میان آنها نیست .  
 این را « کرانندی » میگویند . کرانیدن ، به معنای پاره کردن  
 و گسستن است . و بلافاصله می‌آید که : « و دیگر این که به سبب  
 همه آگاهی هر مزد ، هر چه در دانش هر مزد است ، کرانه مند  
 است » . به عبارت دیگر ، روشنی بیکران اهورامزدا ، می‌کراند  
 ، پاره میکند و می‌برد و از هم میشکافت و جدا میکند . البته « نور  
 و روشنائی همه ادیان نوری » ، همین ویژگی را دارند ، و همین  
 تهیگی را در گستره جهان می‌آفرینند . تهیگی ، که همان پدیده جفتی  
 وای باشد ، تبدیل به خلای می‌شود که برضد آمیزش و پیوندیابی  
 ( یوش = جوش ) هست . « تهیگی » ، جانشین « میان = وای =

اصل پیوند دهی و جوشان سازی « می‌گردد . به عبارت دیگر همه نیروهای جفت ( که گوهر همه جانها و گیاهان و ابرو رنگها و خدایان ) ، از هم پاره و گسسته و ضد همدیگر میشوند . جنگ جهادی ، جانشین « جوش = مهری که اصل آفرینندگی و فوران و لبریزی » است می‌گردد . همین تهیگی در میان هستان، جهان را به دوگستره سپید و سیاه از هم پاره میکند و رنگین کمانی را در اجتماع بشریت ، « پیدایش و ظهوریا و خَش اهریمن » می‌سازد . اهریمن است که رنگهای به هم پیوسته را می و خشد یا می رنگد .